

کپ

حمید جانی پور، عکاس:

عکاسی ژورنالیستی نداریم

مرجان صابینی

■ اولین نمایشگاه انفرادی حمید جانی پور بود که در گالری مهرپرو بر گزار شد. دومین نمایشگاه او «خیز بلند به سمت آهو شدن» بود. بیشتر به عکاسی خلاقانه علاقه دارد و نمی‌خواهد به‌عنوان عکاس پرتره شناخته شود اما بعد از آشنایی با نشر چشمه، در کنار گرایش اصلی خود، مشغول عکاسی از نویسندگان شد. عکس‌های حمید جانی پور از نویسندگان، روزنه‌ای است برای ورود به لایه‌های درونی شخصیت آنها در زندگی واقعی و روزمره؛ عکس‌هایی برگرفته از محیط زندگی و عادت‌های طبیعی هنرمندا؛ نگاهی متفاوت برای مخاطبی که نویسنده را صرفا با تکیه بر آثارش می‌شناسد. جندی پیش برای عکاسی از چند نویسنده و شاعر اقدام کرد، مثل لطیف هملت و فرهاد پیرپال که آثارشان به فارسی ترجمه شده به کردستان رفت. همان موقع، مسوولان فرهنگی کردستان به او پیشنهاد عکاسی از تمام نویسندگان را دادند. بهانه گفت‌وگوی ما با او، عکاسی از نویسندگان کردستان بود.

■ ■ ■

■ چه زمانی عکاسی را به صورت حرفه‌ای شروع کردید؟

قبلا دوست داشتم موسیقی بخوانم و حدود ۱۳ سال هم تل می‌زدم. اما در دانشگاه رشته عکاسی قبول شدم. به مرور زمان آنقدر عکاسی مرا ارضا کرد که دیگر حتی سناز را هم کنار گذاشتم. در دانشگاه هنر، معمولا تمام بچه‌ها به کارهای هنری و خلاقانه تمایل دارند اما من به عکاسی خبری علاقه داشتم. سال ۸۲ در اهواز با روزنامه همسایه‌ها شروع کردم. مدتی هم با روزنامه فجر خوزستان همکاری کردم. سال ۸۴ به تهران آمدم. هسته‌گر پخته کار مطبوعاتی انجام می‌دادم. تا اینکه سال ۸۴-۸۵ با نشر چشمه آشناشدم.

■ از کارتان در مطبوعات بگویید...

سه سال دبیر سرویس عکس روزنامه دنیای اقتصاد بودم. با روزنامه‌های معتبری هم در حوزه ادبیات همکاری کردم. البته اگر آقای معطریان قایل بدانند، من در تیم ایشان بودم. در روزنامه‌هایی مثل شرق، کارگزاران، هم‌میهن و شهروند امروز عکاسی کردم.

■ چرا به کارتان در مطبوعات ادامه ندادید؟

ما در ایران مکلسی ژورنالیستی نداریم. عکاسی مطبوعاتی داریم، یعنی سفارشی. به نظر من یک عکاس خبری، ایدئولوژی و نگاه خود را دارد. می‌تواند منتقد باشد و همه اینها در عکس‌هایش دیده می‌شود. من با ایده و ذهنیت خود وارد این کار شدم. اما بعد از مدتی متوجه شدم، این کار مرا ارضای نمی‌کند.

■ آیا امکان داشت ایده‌ها و نگاه‌تان را در قالب



همان سفارش‌هایی که می‌گرفتید،برایا دیدید؟

من عکس‌هایم را می‌گرفتم. اما حسن سرخ‌شیان، که به نظر من در عکاسی خبری یکی از بهترین‌هاست، به من گفت: تو هیچ وقت عکاسی خبری خوبی نخواهی شد. پرسیدم چرا؟ گفت: چون همه عکس‌های تو انتقادی است. موضوع این است که من نمی‌توانم از چیزهایی که نمی‌پسندم، عکس خوب به معنای مفهومی بگیرم. اگر این کار را انجام دهم، یعنی به خودم دروغ می‌گویم و این کار را انجام نمی‌دهم. علت اینکه نتوانستم در نشر چشمه دوام بیاورم، به این علت است که کارم سفارشی نیست.

برای دلم کار می‌کنم و خوشبختانه طی سال‌هایی که از نویسندگان عکاسی کردم، دوستان زیادی بین اهالی ادبیات پیدا کردم. تا به حال پیش نیامده از بین نویسندگان کسی به من بگوید این عکس را از من بگیر. اما در مطبوعات نمی‌توانید کار خودتان را لایه دیدید. البته طبیعی هم هست. روزنامه باید هر روز چاپ شود. اگر قرار باشد که برای یک عکس یا هر چیز دیگر توقیف شود، فایده‌ای ندارد.

■ البته غیر از روزنامه، اگر شما برای یک شرکت هم کار کنید بالطبع ختمش می‌آویز روی کارتان تاثیر می‌گذارد...

بله، اما شما می‌توانید جایی را انتخاب کنید که به ختمش می‌شما نزدیک‌تر باشد.

■ آشنایی شما با نشر چشمه باعث علاقه‌مندی شما به ادبیات شد؟

نه، من خیلی مطالعه داشتم. ادبیات را دوست داشتم.

■ ادبیات ایران؟

بله، بیشتر ادبیات ایران. البته جانم درآمد تا ببینوانم را بخوانم. اما بالاخره خواندم. از زمانی که به نشر چشمه آمدم مطالعه را هدفمندتر ادامه دادم. قبل از آن خیلی شاخه به شاخه می‌پریدم، اما بعد از آن مطالعه‌ام بدون هدف شد.

■ اولین نمایشگاه‌تان را چه زمانی برپا کردید؟

در خوزستان، یک نمایشگاه انفرادی و ۱۱ نمایشگاه گروهی داشتم.

■ آن زمان چه رویکردی به عکاسی داشتید؟ به نظر من خوزستان پر از سوزه است.

■ به خاطر چنگ؟

نه فقط چنگ، فخر هست. وقتی در آن فضا باشید، ناخودآگاه به کار مستند اجتماعی گرایش پیدا می‌کنید. اکثر کسانی که مرا می‌شناختند، فکر می‌کردند اولین نمایشگاه من راجع به خوزستان است. اما این کار را انجام ندادم. چون گرایش اصلی من در عکاسی کار خلاقانه است. اولین نمایشگاه انفرادی من در گالری مهرپو بر گزار شد به نام «لطفا لباس وارد نشوید». تلفیقی بود از یک حمام قدیمی در تبریز و یکسری عکس‌های جدیدترم.

ادامه در صفحه ۱۲

تجسیمی

گفت‌وگو با کاوه کاظمی به بهانه نمایشگاهش در گالری شماره نشن:

دنبال زیبایی‌ها می‌گردم

مجتبی قدم‌شاه



عکس: مهدي حسيني، شرق

کاوه کاظمی برای جامعه عکاسی ایران نامی آشناست و در حال عمل از کم‌حاشیه‌ترین نام‌های برجسته این جامعه. آن طور که خود می‌گوید، کمتر در پی آن بوده که از زندگی حرفه‌ای و فعالیت عکاسی‌اش صحبت کند. او بیشتر زمانش را به کاری که البته آن را بسیار فراتر از یک نام و حرفه می‌داند، سپری کرده است. متولد سال ۱۳۳۱ در تهران است. پس از پایان تحصیلات دبیرستان به انگلستان می‌رود و در سال ۱۳۵۷ از کالج هنر و طراحی وست ساری در رشته عکاسی فارغ‌التحصیل شده و در بعبوحه انقلاب به ایران بازمی‌گردد. وی از آن زمان تاکنون به طور مستمر به عکاسی مطبوعاتی در ایران و چندین کشور دیگر در منطقه و جهان مشغول بوده است که از جمله آن می‌توان از ایرلند شمالی، نیکاراگوئه، کوبا، لبنان، سوریه، افغانستان و عراق در زمان جنگ خلیج‌فارس در سال ۱۹۹۱ و بعد از سقوط صدام حسین در سال ۲۰۰۲ نام برد. آثار او در مطبوعات معتبر دنیا از قبیل تایم، نیوزویک، نیویورک تایمز، اشترن، اسپیکل، ژنو و... به چاپ رسیده‌اند. آخرین مجموعه به نمایش درآمده او «زرتشتیان ایران» نام دارد که به آداب و سنن و زندگی روزمره آنها می‌پردازد. کاظمی چنانکه خود نیز در یادداشت نمایشگاه اشاره کرده، در اوایل انقلاب سفری به یزد داشته و رنگ و بوی دهات و خانه‌های گلی و باغ‌های انار و مردمان آن دیار در خاطرش مانده است. در سال ۱۳۷۳ مجدداً به یزد رفته و این مجموعه از آنجا شکل گرفته است. می‌گوید: «کنون بعد از گذشت ۱۵ سال فکر می‌کنم که اکثر این نقاط زیبا جای خود را به ساختمان‌هایی با آجر و در آهنی و بلوارهای عریض و طولیل با دل‌های برق فشار قوی داده‌اند...» این مجموعه از بیست و هفتم آبان تا هفتم آذر در گالری شماره شش تهران به نمایش درآمده که به همین بهانه با عکاس به گفت‌وگو نشستیم.

رفته‌اند و چند فریم هم از زرتشتی‌ها گرفته‌اند. آنها هم باید روی دیوار بیایند تا مورد قضاوت قرار گیرند. کار من همین است که به نمایش درآمده.

در چند سال اخیر بسیاری از عکاسان و مستندسازان سراغ جامعه زرتشتی رفته‌اند و به نظر می‌آید که در آنجا مورد استقبال هم قرار گرفته‌اند ولی در زمانی که شما رفتید، نگاه مردم به چنین فعالیت‌هایی چگونه بود؟

وقتی وارد دهی – مثلاً شریف‌آباد– می‌شدم، مردم خیلی پاک و دست‌نخورده و صمیمی بودند و کسی کاری به این نداشت من کی هستم و آیا نامه دارم یا نه. همان‌جا، در خانه موبد شریف‌آباد را زدم. مرحوم بلبوئی در را باز کرد. بدون اینکه مرا بشناسد یا قبلاً دیده باشد به خانه‌اش راه داد و به دلیل اینکه جایب برای آدم‌ها ماندن نداشتیم، پیشنهاد کرد شب را هم در خانه او بمانم.

مشکلات در شهر شروع می‌شد؛

وقتی با انجمن زرتشتیان تهران کاری داشتم یا قرار بود آنها نامه‌ای را به انجمن زرتشتیان یزد بنویسم و بپوش‌خ‌های اداری در کار بود، اما مردم آنقدر بی‌ریا بودند که گاهی با خودم فکر می‌کردم چه خوب می‌شد اگر همان‌جا می‌ماندم.

■ برای انجام پروژه دقیقاً چقدر آنجا بودید؟

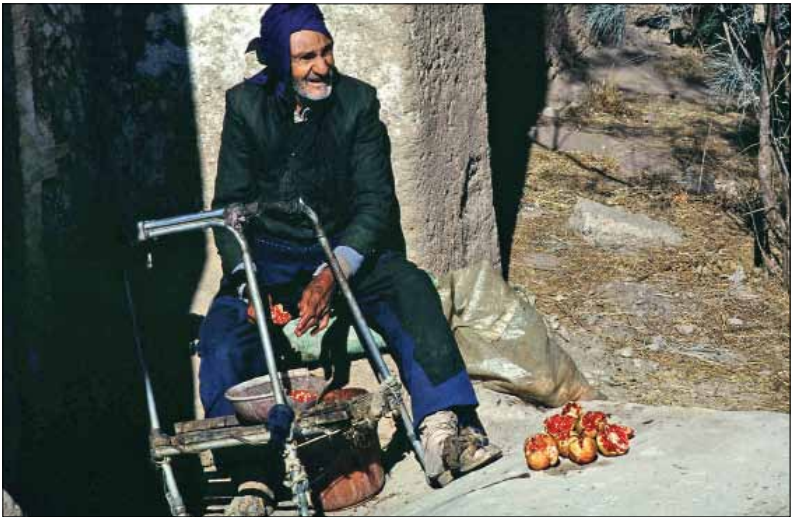
من طی دو سال بیش از ۲۰ بار به یزد و اطراف آن سفر کردم. بارها

به یک ده می‌رفتم و در آنجا پرسه

می‌زدم. در یکی از همین دهات شاید تنها چهار یا پنج نفر زندگی می‌کردند و بقیه همه رفته بودند. شما در یک ده متروکه چیز زیادی برای عکاسی پیدا نمی‌کنید. در یکی از همین پرسه‌ها آنها را دیدم که بعدازظهر بیرون نشسته بودند و آفتاب می‌گرفتند. من همان موقع عکسم را گرفتم.

■ آیا در ابتدای کار نگران این نبودید که به دلیل ناآرامی فضا و آدم‌ها دچار نگاه به اصطلاح توریستی شوید و لازم باشد که پیش از شروع عکاسی مدت بیشتری را در آنجا به گشت و گذار و از تباط با مردم بگذرانید؟

عکس‌های من روی دیوارند و خودشان باید صحبت کنند. شما هر برداشتی که از آنها دارید درست است. یک نفر در نمایشگاه به من می‌گفت این عکس‌ها خیلی



عکس: مهدي حسيني، شرق

تلخند. من گفتم بستگی دارد. چطور به آنها نگاه کنید. می‌تواند تلخ هم باشد، اما واقعیت است. بله من در مورد کاری که می‌کردم خودآگاهی داشتم و نتیجه‌اش همین عکس‌هایی است که می‌بینید.

■ فکر نمی‌کنید بخش بزرگی از عکاسی مستند و مردم‌شناسی ما دچار آفت همین دیدگاه آگرو تیک بوده و تازه در چند سال اخیر افراد معدودی متوجه آن شده‌اند؟

زیاد با این حرف‌ها موفق نیستم. خود من ۳۳ سال است که کار می‌کنم، چرا عکس‌هایم باید در مطبوعات خارجی چاپ شوند نه مجلات داخلی؟ دلیلش این است که ما مجله‌ای نداریم، یکی، دو سال پیش مطلبی در همین رابطه در روزنامه شرق داشتم و همان‌جا گفتم می‌توان آن را حتی موردی نادر به شمار آورد، نزدیک شدن شما به دیدهی‌ترین وجوه زندگی روزمره آدم‌ها

در نمایشگاه دیده می‌شود، چنین تصاویری بخش قابل توجهی از کل مجموعه را نیز دربرمی‌گیرد؟

من در نمایشگاه فقط ۲۴ عکس را روی دیوار برده‌ام، ولی در

آن دو سال حداقل دو، سه هزار فریم عکس گرفته‌ام؛ عکس‌هایی که می‌توانند برای مصارف دیگری هم مورد استفاده قرار گیرند و تعدادشان هم زیاد است. من از مراسم مختلف آنها عکاسی کرده‌ام؛ از جشن بلوغ جوان‌ها گرفته تا مراسم نیاش و آیین‌های مربوط

به کشاورزی.

■ این موضوع از سوهی دیگر نیز می‌تواند یک تابوشکنی باشد، که چه بسا سال‌ها پیش توسط شما در عکس‌های همین مجموعه اتفاق افتاده؛ اینکه عکاس ایرانی توجه و علاقه افراطی به آداب و سنن بومی را تا حد نگاهی آگرو تیک فرو نکاسته. اگر با من موافقتی که این مجموعه از چنین امتیازی برخوردار است، در زمان عکاسی پروژه چقدر در مورد آن خودآگاهی داشتید؟

عکس‌های من روی دیوارند و خودشان باید صحبت کنند. شما هر برداشتی که از آنها دارید درست است. یک نفر در نمایشگاه به من می‌گفت این عکس‌ها خیلی

تلخند. من گفتم بستگی دارد چطور به آنها نگاه کنید. اما واقعیت است.

■ نمایش عمومی این مجموعه با این نمایشگاه به پایان می‌رسد یا مثلاً چاپ کتابی با این موضوع را هم در نظر دارید؟

دقیقا به همین دلیل کارهای من زیاد دیده نشده، چون خیلی در قید و بند کتاب و نمایشگاه نبودم. آخرین نمایشگاه انفرادی‌ام قبل از این برمی‌گردد به پنج سال پیش در گالری اعتماد که نمایش همین مجموعه قشقایلی‌ها بود. از نظر خودم کار من انجام شده است. اینکه بخواهم بروم دنبال ناشر و سرمایه و دیگر چیزها از حوصله من خارج است. من دو سال در آنجا عکاسی کردم و مهم هم همین است؛ اینکه شاید چیزهایی که در این عکس‌ها به ثبت رسیده‌اند، امروز دیگر وجود نداشته باشند.

اتاق روشن

چگونه عکس‌هایم را به گرجستان بردم

عکس‌های شکسته

کامران عدل



■ ساعت ۱۰ دقیقه بعد از نیمه‌شب جمعه ۱۳ آبان به سوی تفلیس پرواز کردم. این مسافرت به دو منظور انجام شد که مورد دوم آن، عکس برداری از تابلوهای قاجار موزه تفلیس بود. در نظر است در پاییز یا زمستان سال آینده (۱۳۹۱) کنلیی از آنها منتشر و به همین منظور، نمایشگاه عکسی نیز برپا شود. ولی، منظور اول این سفر، برقراری نمایشگاه عکسی در گالری ۹ تفلیس بود که از چند ماه قبل، برنامه آن بی‌پریزی شده بود.

کارهای اولیه این نمایشگاه را ندانسته ۴۲ سال پیش انجام دادم. در آن سال‌ها، موقع بررسی عکس‌های گرفته‌شده‌ام، متوجه شدم که در فریم‌های اولی یا دومی فیلم‌های گرفته شده، که ما عکاسان آنها را دور می‌ریختیم، عکس‌های نظیری پیدا می‌شود که حال و هوای غربی داشتند. در این موقع، من آن عکس‌ها را جدا می‌کردم و با احتراطات فایقه، در پوشه خاصی می‌گذاشتم. این عکس‌ها را در آن موقع «عکس‌های شکسته» نام گذاشتم. از آنجا که کمیت عکاسی ایران در آن سال‌ها بسیار لنگ بود و نه‌تنها ما عکاسان که عکس‌هایمان هم به‌حساب نمی‌آمدند، هنرگز با کسی حرفی از این عکس‌ها ن‌زدیم. چون حتماً آنچه را که با زحمت به دست آورده بودیم، خیلی زود به‌عنوان آدم خل و چل و دیوانه، از دست می‌دادم.

۳۸ سال از آن روزگار گذشت و من در سال ۲۰۰۷ قبل از آنکه به فرانسه و مارتینیک بروم، آنها را از داخل نفتالین بیرون آوردم. حسابی با آنها کلنجار رفتم. به آنها می‌گفتم که می‌خواهم شما را به پاریس ببرم. آنجا هم شما را درک نکردند، چه کنم؟ نکند که شما را فرزندان ناقص و عقیم‌اند من تلقی کنند. این را داشته باشید.

از روز اولی که پا به مدرسه عکاسی گذاشته بودم، تکنیک دوربین‌داری عکس را به ما نشان داده بودند. تکنیکی بود که در قديم برای برداشتن و حذف خنزیرنرهای ناجور در اطراف موضوع اصلی به‌کار گرفته می‌شد. در اتحاد جماهیر شوروی از این تکنیک، برای حذف افراد مورد غضب استفاده شد. آن موقع، برای انجام این کار، از قیچی و مرکب سیاه استفاده می‌کردند؛ ولی من در قرن بیست‌ویکم، عکس‌ها را اسکن کردم و به‌کمک فتوشاپ عزیز، آنها را دوربین‌داری کردم و در

اندازه‌های ۱۰۰ در ۷۰ چاپ کردم و به پاریس بردم.

بعد از مراجعتم از مارتینیک، با کمک شاگرد سابقم نیلوفر نیلی صدر، آنها را به گالری‌های مختلف بردیم.

استقبال از آنها بی‌تظیری بود. می‌پرسید که پس چرا آنها



را به نمایش نگذاشتم؟ سوال خوبی است. برای اینکه من، یک عکس حرفه‌ای هستم و باید در مرحله اول، به تعهدات حرفه‌ای و کاری‌ام برسیم. در آن موقع من باید به‌تهران برمی‌گشتم تا میان ۳۰ هزار عکسی که از مارتینیک گرفته بودم، تعدادی را انتخاب کرده و برای چاپ کتاب معماری مدرنیست آماده کرده و به‌پاریس می‌فرستادم. در بازگشت، یک روز در میلان داشتم. به میلان کانتنرال رفتم و حین گردش و تماشای ناهار خوردم، برخلاف انتظار از یک عکاس، تعدادی هم عکس گرفتم. در بازگشت به تهران، روزی چند عکس میلانی خودم را دوربین‌داری کردم تا ببینم چه می‌شوند. این تکنیک دوربین‌داری، درواقع نگاه و وزن عکس را تغییر می‌دهد و آن را یک طور دیگری می‌کند. بچه که بودم، شنیده بودم که اگر سیبل گربه را قیچی کنیم، گربه تعادل خودش را از دست می‌دهد؛ نمی‌تواند راه برود. بالاخره یک روز دست به کار شدم و سیبل گربه خودم را بردم. در کمال تعجب دیدم که گربه، پس از آنکه نگاه خصله‌ای من به آن انداخت، سرحال از دست من فرار کرد. آزمایش را یکی، دو بار دیگر هم انجام دادم و نتیجه گرفتم که خیر. برین سیبل گربه، تائوسری در راه رفتن او ندارد. البته بعد از خوردن چند تشنیدیه و پس‌گردنی از مادرم، این نتیجه‌گیری سریع‌تر نمایان شد.

ولی، آزمایش دوربین‌داری موفق بود و می‌خواستم که با آنها کاری بکنم. روزی، سه عدد از عکس‌های میلانی را برداشتم و آنها را با عکس‌های تابلوهای چهل‌ستون در آمیختم. نتیجه خیلی خوب بود و من را خیلی راضی می‌کرد. وقتی اوایل اسسال در گرجستان بودم، روزی به همین گالری ۹ که در سر راه ناهار بود، وارد شدم و از متصدی آن خواستم که به من وقت نمایشگاه بدهد. این کار انجام شد و من یک سی‌دی که در آن ۲۰۰۱۰ عدد از سئ‌سوزه‌هایم بود به او دادم و خواستم که یکی از آنها را که بیشتر مورد علاقه تفلیسی‌هاست انتخاب کند تا من آن عکس‌ها را برای نمایشگاه آماده کنم. مدتی از این جریان گذشت و از متصدی گالری خبری نشد. فکر کردم که شاید مدیر گالری ۹ نمی‌خواهد این مسوولیت را به گردن بگیرد. به‌همین منظور تصمیم گرفتم که تعدادی از عکس‌هایی را که از مجسمه‌های تفلیس گرفته بودم، دوربین‌داری کنم و آنها را با عکس‌های تهرانی‌ها مونتاژ کرده و با عکس‌های میلانی، در مجموعه بسازم. روزی به ۷۰سالگی، فکر نمی‌کنم که کسی به این تجربه من ایراد بگیرد. اگر هم بگیرد که بحثی نیست! من در زندگی همیشه مستقل بودم. در هر حال، بعد از موافقت متصدی گالری ۹، نمایشگاه عکسم در هشتم نوامبر مطابق با ۱۷ آبان در این گالری، جنب کلیسای خیابان روستاولی که شاترلزه تفلیس است، افتتاح شد.